



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد.



۲۰۲۱/۱۲/۰۱

عبدالباري جهاني

کیش شخصیت در تاریخ نگاری و تحلیل نگاری

قسمت هفتم

اصلاحات امیر حبیب الله خان، قتل او و پیامد های آن:

امیر عبدالرحمن خان به تاریخ اول اکتوبر سال ۱۹۰۱ وفات شد و حبیب الله خان، بدون رقیب به آرامی بر تخت نشست. حبیب الله خان شاید، در دیکتاتوری و مطلق العنانی، با پدر خود چندان تفاوتی نداشت و گاهی حتی از پدر خود هم پیشی میگرفت. انسان اندک رنج بود و هرکسی را به کمترین سهو و خطا سزای سخت میداد. از توهین نمودن انسان ها باکی نداشت و ضمناً، به سویه کوچه و بازار، دشنام میداد. پدر لعنت دشنام عادی او بود که هر وقت از دهن او شنیده میشد. ولی معهذاً طرفدار اصلاحات در ساحات مختلف زندگی کشور بود. تا که توانست و تا که عایدات و درآمد سالانه کشور اجازه میداد توجه خود را به صنعتی کردن افغانستان معطوف داشت. ورکشاپ های مختلف ساخت و در آخرین سال زندگی و سلطنت او حد اقل ۵۰۰۰ کارگر صنعتی داشت. در ساحه خدمات فرهنگی، تاسیس سراج الاخبار، که در دو هفته یکبار به نشر میرسید و هشت سال به مدیریت ژورنالیست، نویسنده و عالم نامدار کشور محمود طرزی، نشرات نمود، کارنامه ایست که در تاریخ کشور با نام او پیوند ناگسستی خواهد داشت. در ساحه تعلیم و تربیه اولین مکتب عصری حبیبیه را افتتاح نمود و برای بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیه معلمین لایق و دارای تحصیلات عالی را از هند استخدام نمود که اکثریت استادان حبیبیه را تشکیل میداد. با وجود اینکه علمای مذهبی، مربوط به دربار، از مضامین کتب درسی به شدت مراقبت میکرد باز هم ملاها و عناصر محافظه کار کشور از اعتراضات منع نشدند و برضد مکتب و بخصوص تعلیم و تربیه عصری تبلیغ مینمودند و آنرا مغایر دین اسلام میخواندند. از بیانیه ایکه امیر حبیب الله خان، حین سفر خود به هند، در سال ۱۹۰۷ به محصلین کالج الیگهر، ایراد نمود عکس العمل ملاها واضح میگردد:

«هرکسیکه هنوز هم صادقانه فکر میکند که مذهب و تعلیم با هم متضاد هستند و در جاییکه تعلیم رشد مینماید مذهب رو به زوال میرود بیاید به جاییکه من آمده ام و ببینند چیزیکه من دیده ام و قضاوت کنند که تعلیم به دین چه نقصی رسانده است. به من گفته شده است که در بین مسلمانان هند کسان متعصبینی هستند که با تعلیم خصومت میورزند؛ و خصوصاً برضد تعلیماتی هستند که تعلیم اروپایی نامیده میشود. این چه حماقت است! به من گوش فرادهید. شخص خودم، که در اینجا ایستاد هستم، طرفدار تعلیم و تربیه غربی هستم. درمکتب حبیبیه، که به نام من ساخته شده است، طبق اصول غربی تدریس میشود. تاء کید من بر این نکته است که تعلیم مذهبی اساس تمام اشکال تعلیم است که بر ان اتکاء دارد.

اگر شما پایه و اساس یک تعمیر را از بین بردارید تعمیر چیه میشود. ازینرو این توصیه من به شماست که در تعلیم مکاتب متوجه تعلیمات مذهبی باشید و آنرا هیچ وقت از نظر نیندازید. من در مکتبی که تاسیس نموده ام این را اساس کار خود قرار داده ام. و امیدوارم که این اصل همیشه رعایت شود. تکرار میکنم که من طرفدار بسیار محکم تعلیمات غربی هستم.

حبیب الله خان موقع دیگری گفت که در یک جمله نصیحت و توصیه خود را خلاصه مینمایم. خود را مجهز به علم سازید. بعضی ها هستند که شما را از فراگرفتن علم برحذر میدارند و ادعا میکنند که مسلمانها باید فلسفه عصری نیاموزند آنها بر ضد علوم غربی تبلیغ مینمایند و ادعا میکنند که علوم غربی شریر و مضر هستند. من از آنها نیستم. من در قطار آنهایی نیستم که به شما توصیه بستن چشم و گوش میکنند. برعکس، من به شما توصیه میکنم که در هر جاییکه سراغ علم را گرفتید تا آخر تعقیب کنید. **Gregorian, The Emergence of Modern**

Afghanistan P 187

طبع نمودن آثار و تراجم تاریخی و علمی محمود طرزی، که به هزارها صفحه بودند، و مطالعه بعضی از آنها حتی امروز هم به درد جوانان کشور میخورد، کار ساده بی نباید پنداشته شود. اگر از علمیت، نویسندگی و نبوغ محمود طرزی تجلیل به عمل می آوریم نباید حبیب الله خان را، که زمینه طبع و نشر آثار این نابغه را فراهم ساخته بود، از یاد ببریم. نشر سراج الاخبار، که زینت بخش هشت سال اخیر سلطنت امیر حبیب الله خان بود، کارنامه ای بود که باید در حسنات فراموش ناشدنی امیر حبیب الله خان به شمار بیاریم. از مضمونیکه در سال هفتم تاسیس سراج الاخبار شماره اول ۱۳ اسد سال ۱۲۹۶ به قلم محمود طرزی به نشر سپرده شده است روحیه آزادی خواهی

و ضدیت به مقابل دو قدرت بزرگ آنوقت، انگلیس و روسیه، به صراحتی افاده شده است که ذهنیت و غرور افغانی را به افاده میکند. «... چون به حقیقت نظر شود، روس و انگلیز، درین خصوص- یعنی الفای بغض و منافرت در هیأت اجتماعیه اسلامیة حق همدست هم بودند. زیرا این دو دولت خیال و توسیع ممالک داشته و دارند. آسیا را هم میبند که قسم اعظم آن با مسلمان مملو و معمور است. پس هرگاه در مابین این کتلهء عظیمه مهیبه و این هیأت معظمهء مدهشه علی الخصوص درین سه دولت معظمه اسلامیة اتحاد، اتفاق، یگانگی، برادری به موجبی که دین مبین شان برآن امر و قرآن عظیم شان بر آن ناطق است حاصل آید آیا این دو دولت طمع کار آسیا خوار تا چه درجه بر مرام و مراد خود شان کامیاب آمده خواهند توانست؟»

در شماره اول جوازی سال ۱۲۹۲، که سال دوم تاسیس سراج الاخبار است، محمود طرزی زیرعنوان « آسیا باید از آسیایان باشد مینویسد: « ما چون از مردمان آسیایی میباشیم، طبعاً آسیا را دوست می داریم و آسیا را مقدس می شماریم و آسیا را از آسیایان می دانیم. و متغلبین آن را غاصب و دزدان می شناسیم. اروپاییان تنها به اروپا قناعت نکرده آفریقا، امریکا و استرالیا را نیز در زیر تغلب، حرص و طمع خودشان در آوردند. به آن هم قناعت نکرده از آسیا و آسیایان نیز بسی اراضی واسعه و ممالک جسیمه را به خرج شکم پروری خود رسانیدند، حال آنکه مرض جوع البقر شان یوماً فیوم در تزیاد است و می خواهند که همهء این قطعه ای جسیمه را به یک بارگی فروبرند و هیچ چیزی از آن باقی نگذارند.»

آیا این را نشرات و مطبوعات یک مملکت مستعمره خوانده میتوانیم و آیا این قسم نشرات در خور حوصله امیر متبوعه یک مملکت غالب است؟ مسلم است که خیر.

محمود طرزی در شماره ۱۳ سال هفتم ۲۴ دلو ۱۲۹۶ زیرعنوان « استقلال دولت غلبه مستقلهء افغانستان مینویسد: « ... اولاً - دولت افغانستان از هنگامی که هست شده و تاسیس یافته، از همان زمان بر خودی خودش مالک گردیده نه آنکه دیگری او را آورده و مالک ساخته است و از همان روز حق و صلاحیت آنرا حاصل کرده است که به اختیار و دلخواه خود برای هستی و بقای خود هرگونه تدابیری که دلش بخواهد اجراء و اتخاذ کرده است و هیچ کس مانع آن نیامده است. این است که از همان روز یک شخص معنوی گشته، در میان دولت ها داخل شده و هرکس او را دولت افغانستان شناخته است. تسلط و تحکمی که دیگر دولت بر آن روا داشته باشد کدام است؟ ثانیاً- چنانچه حق خُر و آزاد شدن برای دولت ها این است که دولت شوند، به این حساب افغانستان که دولت شده است حق حریت و آزادی را هم طبعاً حاصل کرده است.

دولت شدن اگر به همین چیزهایی شود که دیگر دولت ها شده اند دولت افغانستان هم همان چیزها را مالک است. ادارهء حکومت خود را خود کرده است، تنظیمات و تنسیفات ملکی و عسکری خود را به هر اصولی که دلخواه خودش بوده است اجراء و انفاذ نموده است.

در محاربات و احوالات داخلیه اش هیچ گاه هیچ دولتی مداخله نکرده است. دایماً خود را خودش ساخته است نه آنکه دیگری او را بسازد. لهذا دولت است و چون دولت است، به قواعد منطقی خُر و مستقل است.

رابعاً- بر دولت مستقله افغانستان هیچ گاه یک امر و حاکم خارجی دیگر در تصور نیامده و هیچ کس، هیچ گاه، هیچ گونه تحدید و تقصیری هم در صلاحیت او از هیچ طرفی به وقوع نرسیده است، لهذا خُر و مستقل است. خامساً- چون به اجرات دولت افغانستان هیچ گاه، هیچ کس دخل و تعلق نگرفته، از آن رو دولت افغانستان همه صفاتی را که استقلال حایز است او هم حایز می باشد.

سادساً- دولت مستقله افغانستان دایماً شکل حکومت خود را، به هر صورتی که خواسته است، خودش تشکیل نموده و اصول ادارهء خود را بدون مداخله غیر خودش تعیین و در تنفیذ کردن احکام قوانین داخلیه خود آزاد مطلق بوده است، که به این حیثیت صفت استقلال تام را به حق سزاوار گردیده است.»

سابعاً- افغانستان دایماً پادشه خود شان را خود انتخاب و به هر رنگی که جمهوراً بر آن اتفاق نموده اند، همان عنوان و القاب را عطا نموده اند. چنانچه به اتفاق آراء عنوان لقب ضیاء الملة والدین را به ذات اعلیحضرت خاقان مغفور امیر عبدالرحمن خان، طاب مثواه، اعطا نموده بودند. کذالک لقب شرافت قرین سراج الملت والدین را خود افغانستان، بر وجود قدسیت آلود همین متبوع و اولی الامر حاضر و موجود دولت خُر و آزاد مستقل، چسپان یافتند.»

عصر سراجیه، عصر آغاز شگوفانی فرهنگ، ادب، تنور و معارف عصری است. شاید در ساحه تعلیم خدمات بسزایی، خصوصاً عام نمودن تعلیم عصری و رساندن نور تعلیم عصری به اطراف، طوری که شاید و باید بود، کامیاب نبوده است و لی او را بحق بانی و موسس تعلیم عصری باید خواند. اهمیت آوردن معلمین هندی و رواج فرهنگ لسان انگلیسی را، که باعث آشنایی مردم و بخصوص نسل جوان با فرهنگ و علوم غربی گردید، نباید از نظر انداخت.

حبیب الله خان در تمام ساحات، از فوج گرفته، تا تعلیم و تربیه، مطبوعات، صحت، مواصلات و تجارت اصلاحات آوردند و در همه ساحات، در حدود امکانات زمان، دست آورد هایی داشته است.

حبیب الله خان یک شاه مطلق العنان و، مانند پدر خود عبدالرحمن خان، یک شخص مستبد بود. ولی نسبت به پدر خود یک آدم نسبتاً منور و طرفدار عصریت بود. اینکه در دربار خود اختلاف عقاید و وجود گروپ های متخاصم

را قبول میکرد یک نکته مثبت بود. ولی منورین ما یا مشروطه خواهان آن عصر، که متأسفانه از مرام، تشکیلات، طرز فعالیت و ساحه نفوذ آنها اطلاعی در دست نداریم و اوراق و کتبی که در باره آنها به نشر سپرده شده است، چون بعد ها به رشته تحریر آنقدرها مدار اعتبار نمیباشد، هیچ وقت در فکر استفاده از فرصت نبوده و بمجردیکه بوی آزادی بسیار کمی هم به مشام شان رسید در فکر براندازی حبیب الله خان برآمدند و در نتیجه یک نسل پیشوایان منورین را سر به نیست و قربانی خشم حبیب الله خان و دسیسه های مستوفی الممالک محمد حسین خان نمودند.

انجنیر برق امریکایی ای سی جیویت A.C. Jewett که در زمان حبیب الله خان تقریباً ۸ سال در افغانستان بود و باش داشت و چندین دفعه به افغانستان سفر نموده؛ با وجود اینکه در باره سزاهای بیمورد امیر، دشنام دادن های او و اعدام ها و زندانی نمودن مردم معلومات میدهد، امیر حبیب الله خان را بهترین آدم عصر خود، در افغانستان، میخواند. «من به اندازه اعلیحضرت حبیب الله خان هیچ افغانی را لایق تر و مناسب تر از او ندیده ام. او از یک شخصیت بسیار قوی برخوردار بود. بی اندازه تشنه به دست آوردن معلومات علمی بود و یک حافظه بسیار خوبی داشت. او در فضای پُر از توطیه و دسایس زندگی میکرد و از بام تا شام مصروف دفع نمودن دسایس میبود. اگر یک چند تن مشاور خوب و ادم های لایق میداشت، شاید برای کشور خود کار های بهتری را انجام میداد. باشنده گان افغانستان و اروپایی ها، او را به نسبت خطاهایی که مرتکب شده به باد انتقاد میگیرند، مگر در این نظر باید متفق الّزای باشند که، او با همه خطاهایی که داشت، در کشور خود بهترین شخصی بود که بایست برای حکومت انتخاب میشد. Jewett, An American Engineer in Afghanistan PP 327-328

هیات آلمان و ترکیه به دربار امیر و حکومت موقت هند در کابل:

بزرگترین واقعه ای که در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان رخ داده باشد، شاید رسیدن هیات آلمان و ترکیه به کابل باشد. در سال ۱۹۱۴ جنگ اول جهانی آغاز گردید که جرمنی، اطریش و ترکیه یا ممالک مرکز را با سایر ممالک جهان یا دول متفق روبرو گردانیدند. عوامل آغاز جنگ جهانی اول و یا جریان پنج ساله آن موضوع بحث مانیست و ما راعساً به سراغ هیات فرستاده ممالک مرکزی یا جرمنی و ترکیه میرویم.

این هیات مشتمل بود بر داکتر وان هینتینگ Dr. Von Hentig جرمنی، کپتان نیدرمایر Neidermayer از جرمنی، کاظم بیگ از ترکیه و راجا مهیندرپراتاپ Raja Mahendra Pratap از هند، مولوی برکت الله از هند و مولوی عبیدالله سندهی که با این هیات در کابل یکجا شد. هدف اصلی این هیات درخواست نمودن از امیر حبیب الله، به حیث یک امیر مسلمان، بود که شامل جنگ به نفع ممالک مرکز شوند و به حمایت سلطان ترکی، که سمبول قدرت اسلام خوانده میشد، اعلان جهاد نماید. به این صورت قوای نظامی انگلیس، مصروف جنگ در خاک هندوستان گردیده و نخواهد نتوانست که با قوای نظامی که در هند دارد با ترکیه و جرمنی در اروپا و ممالک شرق میانه داخل میدان جنگ شوند. قبل ازینکه هیات وارد افغانستان شود، مسلمانان هند، برای دفاع از سلطان عثمانی، حزب خلافت را ایجاد و فعال نموده بودند و اکثریت مردم افغانستان هم طرفدار دفاع از خلافت و داخل شدن درجنگ، به نفع قوای مرکز، بودند. امیر در داخل دربار با مخالفت طرفداران جنگ یا حزب جنگ روبرو بود. این حزب مشتمل بود بر بردار امیر سردار نصرالله خان، فرزندان امیر معین السلطنه سردار عنایت الله خان، عین الدوله سردار امان الله خان و خسر هرو فرزندان امیر سردار محمودطرزی و سایر منورین دربار و خارج از دربار. امیر، در پالیسی بیطرفی خود، تنها از طرف صدراعظم سردار عبدالقدوس خان حمایت میشد.

هیات به تاریخ ۲ اکتوبر سال ۱۹۱۵ به کابل رسید. با استقبال شایانی از طرف مقامات کابل مواجه شد و قصر باغ بابر برای رهائش مهمانان انتخاب گردیده بود. هیات بعد از روزی چند در قصر تابستانی امیر در پغمان پذیرایی شد؛ که محمودطرزی، سردار نصرالله خان، شهزاده امان الله خان و پدر و کاکای سردار محمد نادر خان تشریف داشتند. این مجلس از صبح تا عصر همان روز جریان داشت. مهندراپراتاپ مکتوب اعلیحضرت سلطان ترکیه و داکتر وان هینتینگ مکتوب صدراعظم آلمان را به امیر تقدیم نمودند. امیر، بعد از مطالعه نمودن مکاتیب فوق، رو به هیات نموده و گفت که شما اموال تان را نشان دهید و ما خواهیم دید که به شأن ما می زبید یا خیر. Mahendra

Pratap, My Life Story of Fifty Five Years PP 49-50

امیر حبیب الله خان، به اهمیت سوق الجیشی کشور خود میفهمید و ضمناً از قدرت نظامی و مالی خود اطلاع داشت، ازینرو تا آخر بیطرفی خودرا حفظ نمود و کشور خود را به آتش جنگ جهانی سوق ننمود. امیر ضمناً هیات جرمنی و ترکیه را مایوس نساخته و به آنها حالی مینمود که افغانستان یک کشور غریب و همسایه یک قدرت بزرگ جهان است. او در صورتی در جنگ اشتراک مینماید که ممالک مرکز به او به تعداد ۱۰۰،۰۰۰ هزار میل تفنگ عصری، ۳۰۰ توپ با همه وسایل و مهمات و ۱۰ میلیون پوند سترلینگ کمک نماید. نیدرمایر به حکومت کشور خود نوشت که امیر اضافه نموده است که در صورتی وارد جنگ خواهد شد که ۲۰،۰۰۰ الی ۱۰۰،۰۰۰ عساکر جرمنی و ترکیه به سرحد شمالی افغانستان برسد و لشکر این کشور را از طرف عقب حمایت کند.

Adamec, Afghanistan 1900-1923 P 94

ناگفته پیداست که این خواسته های امیر در صورتی برآورده شده میتوانست که جرمنی و ترکیه نصف جهان را فتح نموده و عساکر آن از سرحدات ایران گذشته و به افغانستان رسیده باشند. معنی این پیشنهادات شامل جنگ نه شدن و بیطرفی خود را حفظ نمودن بود.

مهندراپراتاب، که یک هندوی آزادیخواه هند بود و هدف اصلی مبارزات طولانی اش آزادی خاک و میهن خود از استعمار انگلیس بود، بعد از دوماه بتاریخ اول دسمبر ۱۹۱۵، که به سالگره تولد او مصادف بود، تهداب حکومت موقتی هند را گذاشت. مهندراپراتاب به حیث رئیس جمهور، مولوی برکت الله به حیث صدراعظم و مولوی عبیدالله سندهی به حیث وزیر داخله این حکومت تعیین شدند. بعداً انقلابیون هندی مانند محمدعلی و الله نوازخان، بحیث سرکتر های این حکومت فعالیت را آغاز نمودند. **Mahendra Pratap PP 52-53**

مهندراپراتاب مینویسد که حکومت موقتی هند با حکومت افغانستان مستقیماً در تماس بود و یک وقتی حتی با حکومت افغانستان یک موافقتنامه را به امضاء رسانید. او علاوه مینماید که با شهزاده عنایت الله و شهزاده امان الله دیدار های پیهم مینمودند و بعضاً مجالس آنها به ساعت ها طول میکشید. وی اضافه میدارد که در آن روز ها سردار محمد نادر خان به حزب شهزاده امان الله تعلق داشت او با نادر خان و خانواده او تماس های منظم داشت و این حقیقت عیان بود که نادر خان و برادر های او هیچ رشوت نمیگرفتند. مهندراپراتاب، به دیدار این اشخاص، معمولاً به همراهی مولوی برکت الله و کپتان کاظم بی میرفت. **Ibid P 53**

بحث در باره فعالیت های حکومت موقت و انقلابیون هند در افغانستان از حوصله این مضمون بیرون است ولی این را به جرأت میتوان ادعا نمود که پادشاه یک کشور مستعمره و کسیکه در متون تاریخی افغانستان نوکر انگلیس خوانده شده است به هیچ صورتی نمیتوانست که به چنین اعمالی دست بزند. مهندراپراتاب و حکومت موقتی او و انقلابیون هند تا آخرین روز حیات امیر حبیب الله خان در افغانستان فعالیت مینمودند. بر ضد حکومت هند برتانوی تبلیغات و حتی فعالیت های عملی مینمودند ولی حبیب الله خان به حوصله تمام به فعالیت های آنها اجازه داده بود و یا حد اقل از اغماض کار میگرفت.

امیر حبیب الله خان حتی با هیأت جرمنی و ترکیه موافقتنامه امضاء نمود. او می فهمید که اگر قوای جرمنی و ترکیه به سرحدات افغانستان برسد او موافقتنامه را بدست خواهد داشت و اگر در جنگ شکست خوردند، همه توافقات نقش برآب میشود و او به انگلیس ها خواهد گفت که همه توافقات او، با قوای مرکز، محصول فشار داخلی مردم و اشخاص دربار بوده است. در یکی از مکاتیب رسمی حکومت هند برتانوی آمده است:

« امیر هر چند در زمینه سلوک و رویه نامعلوم و هرآن تغییر پذیر را اختیار نماید ما او را میشناسیم نه باید در حصه شناخت او خودرا گمراه نماییم و نه باید این تغییر سلوک و رویه او باعث تغییر پالیسی ما در حق او گردد. مگر این واضح است که ما باید نسبت به هر وقت دیگر محتاط و متوجه باشیم. ما باید بفهمیم که به مجرد رسیدن قوای ترک و جرمن به سرحد شمالی افغانستان او را با تمام زیرکی و تمام تمایل و نیت خوبی که به طرف ما نشان داده است نمیتوان کنترل نمود » **Abdul Ali Arghandawi, British Imperialism and Afghanistan's Struggle for Independence P 105**

هرچند امیرحبیب الله خان، در جنگ اول جهانی، با هوشیاری تمام، به نفع افغانستان موقف گرفت و خودرا با حکومت هند برتانوی مواجه نساخت ولی حزب جنگ و جوانان افغان، که اکثر آنها در مکتب حبیبیه تعلیم دیده بودند، بر ضد حبیب الله خان دسیسه ها میچیدند و با بیصبری تمام انتظار قتل شدن او را میکشیدند. در حالیکه زمان بالاخره معقول بودن موضعگیری حبیب الله خان را به اثبات رساند. جرمنی، ترکیه و اطیش بالاخره در جنگ شکست خوردند و باید هم شکست میخوردند چونکه مقاومت و جنگ سه کشور بمقابل جهان بزرگ غیر ممکن بود؛ مگر منورین افغانستان حتی تا امروز هم به این عقیده هستند که اگر حبیب الله خان داخل جنگ میشد انگلیس ها بصورت قطع شکست میخوردند. مرحوم غبار، که یکی از جوانان افغان آن عصر بود، در تاریخ خود، نظر جوانان و منورین عصر حبیب الله را منعکس میسازد. « امیر بیطرفی افغانستان را اعلام کرد، در حالیکه در افغانستان هیجان عمومی مردم احساس میشد. و مردم سرحدات آزاد افغانستان در خزان همین سال بر ضد استعمار انگلیس قیام کردند.

در اکتوبر سال ۱۹۱۵ هیأت سیاسی آلمان، استریا و ترکیه با نامه های ویلهلم دوم امپراطور آلمان و محمدرشاد خامس سلطان ترک وارد افغانستان گردیده و اتحاد نظامی باهمی را علیه انگلیس پیشنهاد کرد. این هیأت تا ۲۲ می ۱۹۱۶ در افغانستان باقیماند. قسمت بزرگ دربار و مامورین افغانستان برهبری سردار نصرالله خان نایب السلطنه طرفدار این اتحاد و اعلان جنگ با انگلیس بودند. توده های مردم سخن از جهاد میزدند. معهداً امیر حبیب الله خان هیأت سیاسی مذکور را ناکام رجعت داد و خود در جرگه عمومی ۵۴۰ نفری سال ۱۹۱۵ تمام رهبران احتمالی جهاد را در کابل مشغول نگهداشت... » غبار، افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول ص ۷۳۹

اگر این نظر مرحوم غبار را، که در سنین شصت سالگی به رشته تحریر آورده، معیار نظر جوانان افغان فرض کنیم، گفته میتوانیم که منورین آن وقت در باره انتخاب سیاست بیطرفی امیر دارای چه نظر بودند. متن فوق مرحوم غبار، که فقط جملات احساساتی بدون استناد و بدون هیچ گونه ارقام و احصاییه میباشد، مبنی بر تعصبیست که او منحیث یک عنصر دست چپی در مقابل حاکمان وقت ابراز داشته است. « مردم سرحدات آزاد افغانستان در خزان

همین سال بر ضد استعمار انگلیس قیام کردند» حالانکه مردم سرحدات آزاد از زمان امپراطوری مغول تا برآمدن انگلیس از خاک هند هیچوقت آرام نبودند. چنانچه در سطور فوق اشاره نموده ایم که در سالهای اخیر سلطنت امیر عبدالرحمن خان از سوات، تا وزیرستان و تیراه تمام منطقه در آتش جنگ مقاومت مذهبی و ملی میسوخت؛ ولی انگلیس ها توانستند آن قیام های قومی را با منتهی بیرحمی سرکوب نموده و دهات و شهرک های افغانان را به آتش بکشاند. همچنین دیدیم که در سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ امیر حبیب الله خان، تقریباً به صورت مستقیم، در جهاد با پول و اسلحه حصه گرفت ولی انگلیس ها قیام مردم و جهاد را سرکوب کرده توانست. حبیب الله به حیث یک پادشاه آگاه و با تجربه میدانست که افغانستان با قدرتی چون انگلیس تاب جنگ دو روزه را هم ندارد. گیریم که افغانستان داخل جنگ با انگلیس ها میشد و عساکر خود را به صوب سرحد حرکت میداد؛ آیا روس ها، که هر وقت در فکر گرفتن خاک افغانستان تا هندوکش میبودند، بهانه ای بهتر ازین را برای حمله بر خاک افغانستان میتوانست بدست بیاورد؟ مرحوم غبار، منحصی یک مارکسیست یا نویسنده دست چپی، در تمام کتاب خود الفاظ و کلمات احساساتی توده ها و مردم زحمت کش و قیام مردمی را به بازی گرفته و معمولاً بدون استناد پیش میرود. به هر صورت وقت بالاخره ثابت ساخت که حبیب الله خان در موضعگیری خود بر حق بود.

اگر چه امیرحبیب الله خان، طوریکه قبلاً ذکر نموده ایم، بعد از ختم جنگ اول، بتاريخ ۲ فبروری سال ۱۹۱۹ از انگلستان خواستار استقلال عام و تام گردید و در صورت پذیرفته نشدن استقلال کشور او از طرف حکومت برتانیه، عمل کردن مستقل خود را به اطلاع آنها رسانده بود مگر حزب جنگ، دسایس دربار و جوانان افغان مجال زندگی را به او نداد تا افغانستان مستقل را به چشم سر میدید.

حبیب الله خان به هیچ صورت قربانی خشم مردم نگردید؛ بلکه قربانی دسیسه های دربار، حتی نزدیکترین اقربای او، گردید. در نتیجه قتل شدن او امان الله خان به قدرت رسید. تقریباً همان آش و همان کاسه شد. باز هم همان شکایات از فساد اداری و از مطلق العنانی شاه منور بود و بالاخره، برخلاف ادعا های امانیت ها، قربانی دسیسه های انگلیس نه بلکه قربانی اصلاحات بی وقت و اقدامات عجولانه خود گردید که در نتیجه آن آتش خشم مردم مشرقی، شمالی و جنوبی را افروخت. بی پروایی شخص شاه و بی کفایتی و فساد بی سرحد دربار و نزدیکان او قصر بی بنیاد پلان های خیالی او را فروریختاند. همین امان الله خان، که یک وطن خواه واقعی بود و به ملت و ترقی آن تنها علاقه مند نه بلکه به آن عشق میورزید، قسمیکه در سطور قبلی نشان داده ایم، بسال اول سلطنت خود، آماج حمله نافرجام تروریستی منورین وقت قرار گرفت.

آخرین سفر امیر حبیب الله خان به صوب جلال آباد و لغمان:

حادثه قتل امیر حبیب الله خان و سهل انگاری قصدی نصرالله خان و دربار را از جلد چهارم سراج التواریخ، منتشره در افغان جرمن گرفته ام. چون فیض محمد کاتب از یک طرف مورخ دربار و از طرف دیگر شاهد تمام حوادث بود و ضمناً ادم بیطرف خوانده شده؛ بیانات او را بطور خلاصه میآوریم.

«امیر به ساعت سه پس از نصف شب پنجشنبه هجدهم جمادی الاولی مطابق اول حوت ۱۲۹۷ هجری شمسی، (۲۱ فبروری سال ۱۹۱۹ ج) در خیمه خود به ضرب تفنگچه کشته شد.» ص ۶۲۳ سراج التواریخ. وقتی امیر کشته میشود، عساکر، پهره داران، اشخاص و ذواتی که دور و بر خیمه امیر را مانند انگشتر در حلقه گرفته بودند به صوب خیمه میدوند و طبق تحریر کاتب، سردار نصرالله خان، بدون آنکه اظهار غم و غصه و حتی اظهار حیرت نماید در باره قاتل میفرماید که کشته معدوم و نامعلوم است. نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد. وقتی کسی بطور اعتراض میگوید که قاتل از خارج نیامده بلکه از جمع همین عساکر و کشیکچیان بوده بایست که تحقیق عاجل صورت گیرد؛ سردار نصرالله خان باز هم این صدا را خاموش نموده و در جواب او اظهار میدارد که « در این وقت نازک فرصت اقدام کردن در امر مهم و نامعلوم نیست و نیایست که جمعی را به خیال و گمان گرفتار ساخته از خود بری و بیزار نمود و هر کار آسان و دشوار را خود وقت اجرایی دارد. و دراین حال شیخ عبدالله از غلام بچه گان خاص، کلیدهای صندوقچه مواهیر شاهی را، که در بند ساعت ظل الهی اویخته بودند، با تفنگچه خاصه امیر که در زیر سرامیر شهید سعید بود، با تفنگ و قطار فشنگ شاهی حاضر حضور بردار نصرالله خان نمود. او کلید ها را بر گردن خود اویخته، تفنگچه را بر کمر خویش بست و تفنگ و قطار فشنگ را به عبدالله خان که بدو میل خاطر و اعتماد داشت تفویض نمود و او تفنگ ولی نعم خود را به کمال خوشی در دست گرفت. قطار فشنگ را مفاخرانه به گردن اویخت و ازاین جا سردار معزی الیه را در دل پادشاه پنداشت» ص ۶۲۴-۶۲۵

وقتی سردار عنایت الله خان میخواهد که نعش پدر خود را ببیند، نصرالله خان مانع میشود و اظهار میدارد که دیدن جسد مرده هیچ فایده ندارد و به عوض اینکه از قتل شدن برادر بزرگ خود اظهار غم و غصه نماید و یا اشکی در چشمان او دیده شود، موعظه را آغاز مینماید. گویا اصلاً واقعه مهمی رخ نداده باشد: « من شخص مرده را که جماد صرف است نمیخواهم ببینم و اگر مشاهده کنم از غصه و المی که در ضمیرم جای گیرآید از کار میمانم و نمیتوانم شکیبایی و خود داری نمایم. ازین گونه امور بسی در جهان به منصفه ظهور پیوسته. بازماندگان هر متوفی دامن از حیات برچیده در پی زیست و تحصیل امور معاشیه خود شده اند. پس ما و شماراست که طریق تدبیر و

تمهید کارپوییم و صبر اختیار کرده امری را که سبب استحکام حصار منویات ماباشد بجوییم و از این واقعه که از قضا و قدر الهی به روی روز افتاده پیش آمده است فعلاً هیچ نگوئیم و فکر اصل نموده ترک فرغ کنیم. زیرا اصابت اجل موعود ید الهی الوجود است و پیک اجل ضروری الورد و این را گفته حصار را امر کرد که در خیام خود شده و کمر عزم بسته در خیمه بار شاه شهید حاضر شده انجمن شوند تا رشته کار بدست اختیار آورده، برسبیل موامرات اقدام در حمل و نقل جنازه کنیم» ص ۶۲۵

از متن تاریخ فیض محمد کاتب معلوم میگردد که تنها سردار عنایت الله خان است که گریه میکند و بی تابانه نزدیک تخت خواب و مقتل پدر بزرگوار خود شده گریه شدیدی نموده اشک ماتم به هر رخ و دامن میریخت. در این حادثه المناک، از سردار نصرالله خان گرفته، تا فامیل مصاحبان، غلام بچه گان خاص، صاحب منصبان بلند رتبه اردو هیچ کسی نه اظهار غم و غصه مینمایند و نه هم حتی حیرت و دست پاچگی نشان میدهد. سردار نصرالله خان تا دمیدن صبح صبر نموده و دربار شاهی را دایر میکند. «سردار نصرالله خان خیمه شاهی برپا نموده و بر کرسی صدر که مخصوص ذات شاهانه بود نشسته، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنة بر کرسی راست او جای گزید و دیگران نیز بر کرسی های خود مبهوتانه قرار گرفته با دلهای پر از خوف و بیم خاموش و متفکر سر در جیب حیرت فروبرده نشستند و هر یک با خود همی گفت که ازین حادثه فجیعه ننگین چه امور پیش خواهد آمد و چه کسان کشته و به چه کسان کیفر داده خواهد شد» ص ۶۲۶

سردار نصرالله خان، بی آنکه اظهار غم و غصه نماید مردم را، که از شنیدن خبر قتل ناگهانی امیر حبیب الله خان گریه و ناله سرداده بود، تسلیت داده و این را یک امر عادی پنداشته و اظهار میدارد که قتل پادشاه آنقدر ها مهم نیست بلکه مهم دین اسلام است و خداوند دین اسلام را نیست و نابود نکند. متصل به این گفتار بصورت فوق العاده غیر عادی و پُررویی تمام به نکوهش برادر مقتول خود، که هنوز به خاک سپرده نشده است میپردازد «و اینک وقوع این امر لوحه عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمره یله گردی خویش را ببیند. چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید...» ص ۶۲۹

سردار نصرالله خان، صبح همانشب قتل امیرحبیب الله خان، خود را جانشین برادر مقتول خود نموده و به شمول سردار عنایت الله، جنرال محمد نادر خان و اعیان حاضر دربار به او بیعت نمودند. وقتی امیر جدید قتل امیر حبیب الله خان را به لشکر اعلام نمودند همه عساکر حاضر به شیون و ناله پرداختند ولی نصرالله خان آنها را از شیون و ناله منع فرموده و باز هم به نکوهیدن برادر مقتول خود پرداخت «ما و شما خادم اسلامیم نه چاکر یک تنی که از بیهوده گردی و طریق هوا و هوس نوردی خودش کشته دست تقدیر آمد. اکنون شماراست که در حمایت اسلام بکوشید و چشم از حقوقی که دارید و مکلف به آن هستید نبوشید و مردانه وار کمر همت به خدمت دین سید المرسلین و حراست ملک و مال و جان و ناموس مسلمین جست بر بندید. این ناله و گریه کار مردان نیست» ص ۶۴۰

سردار نصرالله خان نامه ای را که از قتل حبیب الله خان و از اعلان امارت خود اطلاع میداد، بدست شجاع الدولة، به امان الله خان فرستاد و او را مانند سایر سرداران و اعیان کشور دعوت به بیعت از خود نمود. امان الله خان از همان وهله اول در مقابل نامه کاکای خود عکس العمل شدید نشان داد و فوراً از اعتمادالدولة و صاحب منصبان عسکری بلند رتبه ایکه در کابل موجود بودند طالب حمایه و خونخواهی پدر خود گردید. سردار نصرالله خان، برای جلب حمایه مردم شش سال مالیات باقیات را معاف نمود و تنخواه عساکر را از ماه دوازده رویه به چارده رویه اضافه نمود. در مقابل امان الله خان تنخواه عساکر را به ماه بیست رویه بلند برده بود. سردار نصرالله خان که در جلال آباد منتظر بیعت امان الله خان و عوام و خواص کابل بود ناگهان شنید که امان الله خان اعلان امارت نموده و سپاه و مردم کابل به او بیعت نموده اند. ضمناً ملا غلام محمدخان، فرستاده امان الله خان نامه مردم کابل را که به امر امان الله خان نوشته بود به نصرالله خان تقدیم نمود. ص ۶۶۵

نقل نامه مردم کابل که به امر امیر امان الله خان نوشته شده بود:

«حضرت نایب السلطنة و معین السلطنة و عضدالدولة و سردار صنایع سردار محمدعمرخان و سردار مدافع و سردار غلام علی خان و سپهسالار و همه عمله و خدمه ملکی و نظامی مرحوم مغفور جنت مکان خلدآشیا پادشاه شهید بی موجب السلام علیکم - ان کنتم علی سبیل الهدی - چون خبر کربت اثر وحشت سیر مرحومی را به عنوان اداره جلوس بر تخت امارت اطلاع داده و دست خود را از بازخواست و پیدا نمودن قاتل باز داشته، این امر بزرگ و ننگین را سهل و مهل انگاشته و نعش امیر معظم محبوب القلوب مارا تحقیر و توهین نموده در گوشه میدان گلف که بازیچه گاهست در خاک گذاشته و بر علاوه آن حق ولایت و امارت را که از آن پسران آن مرحوم بوده ضایع و تلف ساخته و به طمع جای گزینی او کمر تغضب بسته، اغماض آنکه فرزند و خلف الصدق مرحوم را که در حیات خود بر ما نصب و قایم اریکه سلطنت و مقر پای تخت فرموده بودند نموده اند، بنا برآن تمامت خوانین کشوری و ارباب مناصب لشکری و مشایخ و علماء و سادات را رفتار و کردار شما در طبیعت و قریحه انصاف ناگوار

افتاده با شما طریق بیعت و متابعت پیش نگرقتند. از انجاست که مسند جلیل سلطنت حق موروثی این شهزاده و نیز جانشین نوالید و قابض دارالامارت در حیات پدر تاجور خود بوده و هست، به او بیعت کردند و اعلیحضرت امیر امان الله خلدالله ملکه و سلطانه اش خوانده، امیر خود را قرار دادیم و محض شیوه و شیمهء اسلامیته به شما آگهی داده و این رقیمه فرستاده شد که به کیفیت دانسته شوید. ان شاءالله تعالی چنانچه اگر اراده حق و سبحانه تعالی رفته بود شما نیز از اندیشه و خیال سلطنت گذشته به بیعت عموم مسلمانان و منصبداران کشوری و لشکری و علماء و اشراف دارالسلطنة امضای اطاعت و انقیاد خواهید نمود...» صص ۶۶۵-۶۶۷

امان الله خان بیانیه ای را در بین مردم به نشر سپرد که در آن از مردم خواسته شده بود که او را در پیدا کردن و گرفتن قاتل پدر او کمک نماید. امان الله خان در این بیانیه اشاره ضمنی به سردار نصرالله خان نموده و گفته بود که پدر مرا کسی به قتل رسانده که خود دعوای پادشاهی داشته و میخواست که این مانع را از میان بردارد. امان الله خان به مردم خود وعده عدالت داده و یاد آور شده بود که تخت شاهی را به مقصد حاصل نمودن استقلال در امور داخلی و خارجی برای کشور خود میباید. صص ۶۷۰

سردار نصرالله خان بسیار زود، یعنی بعد از شش روز، بر عمل خود پشیمان شده و به اعلیحضرت امان الله خان اظهار بیعت نمود. متعاقباً بیعت نامه معین السلطنة عنایت الله خان هم رسید و امان الله خان امر گرفتاری اشخاصی که در اعلان امارت نصرالله خان داشت صادر نمود. کاتب مینویسد: «در شب این روز (۲۵ جمادای الاولی ۱۳۳۷ ق) پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادرخان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چارده نفر از غلام بچه گان خاص حضور امیر شهید گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیدند» صص ۷۰۷

امیر امان الله خان بعد از چند روزی خانواده مصاحبان، غلام بچه گان حضور و برداران خود عنایت الله خان و حیات الله خان را از حبس رها نمودند و نصرالله خان را تا یک سال و سه ماه در زندان ارگ محبوس نمود تا که در همان زندان وفات یافت.

مرحوم غبار، که از طرفداران سرسخت امان الله خان بود در زمینه محاکمه مظنونین در قتل امیر حبیب الله خان مینویسد: «امیر امان الله خان دوماه بعد از حبس نایب السلطنة درباری تشکیل و نتیجه یک تحقیقات مصنوعی را، که بر بنای الزام نایب السلطنة و شاه علی رضاخان کندکمشر و یکنفر از درباریان عبدالاحد خان قرارداد داشت، بیان کرد و رای خواست و هم گفت که عضالدولة و خاندان شاهی به اعدام نایب السلطنة رای داده اند. سردار مدافع امین الله خان کاکای امیر بایستاد و گفت یک برادر مارا دیگران کشتند و این دیگری را خودما بکشیم؟ البته در محبوس بودنش حرفی ندارم. سردار صنایع محمدعمرخان این پیشنهاد را تایید کرد و برادر سوم سردار غلام علی خان گفت که اتهام هر جرمی محتاج ثبوت است. شما برادر بزرگ مارا به محکمه شرعیه محول نمائید اگر اتهام ثابت شد مجازات و الا رها خواهد شد. رای ما و شما معتبر نیست.

پس نایب السلطنة محبوس ماند و عبدالاحد خان تبعید شد و شاه علی رضا خان افسر بیگناه که ضارب و کشنده امیر حبیب الله خان را با افسر رها کننده آن از دست محافظ میشناخت، از نظر سیاست محکوم به اعدام شد. یکی از شهود دروغین که علیه او شهادت داد فتح علی خان جاغوری از خاندان سردار شیرعلی خان جاغوری بود و کندکمشر گلوله باران گردید. در حالیکه تا آنوقت در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که کشنده امیر حبیب الله خان، شجاع الدولة خان فرانشبازی (عضو جمعیت سری دربار) است نه دیگری. همین شخص بود که در دوره امیر امان الله خان امین العسس کابل، وزیر امنیت عمومی، رییس هیات تنظیمه هرات و اخر وزیر مختار افغانی در لندن گردید. انگلیسی ها او را بد میدیدند و در سقوط دولت امانیه او را از لندن اخراج کردند. شجاع الدولة خان در برلین مقیم گردید و در همان جا حین جنگ دوم جهانی وفات کرد. مستوفی الممالک محمد حسین خان در ۱۴

ثور ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) در باغ ارگ از درختی آویخته شد. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول صص ۷۴۵ شجاع الدولة در سال ۱۹۲۱ در شهر هرات به مرحوم غبار قصه میکند که امیر امان الله خان او را نزد سردار نصرالله خان در زندان ارگ فرستاد تا از قرآنی که در آن نوشته هاست پرسان نماید. نصرالله خان از داشتن و یا معلومات داشتن در باره قرآن انکار میورزد. و میگوید که شاید نزد امان الله جان باشد. شجاع الدولة میافزاید که امیر امان الله خان از نیافتن قرآن بسیار اندیشه مند بود. زیرا در آن قرآن امان الله خان و نایب السلطنة و یک عده از اعضای عمده حزب سری دربار کتباً تعهد کرده بودند که با تطبیق مرام خود اوضاع افغانستان را تبدیل نمایند. در حالیکه این قرآن در نزد نایب السلطنة بود و با تمام تفتیش که در جلال آباد و کابل در عمارت او بعمل آمد پیدا نشد. همان کتاب صص ۷۴۵-۷۴۶

اگر موضوع این قرآن را جدی بگیریم، که در مقابل رد نمودن آن دلیلی نداریم، پس امان الله خان شریک قتل پدر خود امیر حبیب الله خان است. زیرا، بغیر قتل نمودن امیر حبیب الله خان، این کدام مرام میتوان بود که اعضای حزب سری دربار با تطبیق آن اوضاع افغانستان را تبدیل مینمودند؟

امان الله خان در بیانیه اول خود از ملت درخواست نمود که با او در کشف نمودن قاتل پدر او کمک نماید. او به ملت گفت که «وای ملت و قوم عزیز من! این ریختن خون ناحق و ارتکاب غدر و خیانت مطلق از دو حالی خالی نیست: یا به تحریک مدسین خارجه به قوع آمده و یا از اغراض خاینانه داخله که آنهم از طرف چنان کسی خواهد

بود که مدعی سلطنت باشد تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند. پس در هر دو صورت خودم که فرزند صالح ایشانم تا انتقام خون پدر را نگیرم حسام در نیام نخواهم آورد. از همه شما برادران دینی و وطنیه خود خود همین امید و آرزو را دارم که مرا در این حق صریح برادر وار مددگار شوید. باری به چشم انصاف باید دید و در دل اعتساف منزل نباید جای داد که چون پدر شخصی از شما رعایا به قتل رسد، نزد من حاضر آمده خود را به خاکها می مالد و زار زار می نالد و فریاد و وایلا نموده داد می خواهد. اکنون قضیه منعکس و بر من وارد گردیده و من در این وقت به بیعتی که اهالی دارالسلطنه و نواح آن با مشایخ کرام و سادات عظام از صنوف کشوری و صفوف لشکری مردانه وار با کمال عزت و شهادت کرده اند، بالاستحقاق پادشاه شما و در حقیقت و نفس الامر خادم و محافظ جان و مال و ناموس شما ام و پدرکشته می باشم. و از شما یاری و مددگاری و همدردی و ره نوردی در طریق خونخواهی پدرم میخوام مقصد اول همین است که گفته شد.

مقصد دوم غرض اصلی از پذیرش امر امارتم اینست که در یک و دویاری که بر سبیل وکالت به اقامت در امر سلطنت مامور آمده ام، البته تا درجه ای خود را به شما برادران وطن و رعیت و ملت شناسانیده و معرفی کرده خواهم بود که یگانه آرزویم به حق رسانیدن مستحقین و داد دادن مظلومین بوده هست. و نیت یگانه و صمیمانه ام همین می باشد که استعداد و قابلیت خدا دادی که ذات اقدس خلق ما در خصوص اجرای امور عدالتیه و دفاع ظلم و بدعت در دل و دماغ جای داده و القاء فرموده است، آن را از قوه به فعل آورم. و نخست و جلو تر از همه این را بر همه شما رعایای صادق و ملت نجیب و شجیع خویشتن اعلان نموده بشارت می دهم من تاج سلطنت افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بر سر نهاده ام و معنی مختصر استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت این است که قبل ازین دولت ما را بعضی از دشمنان خارجه ما محدود داشته، سلطنت مستقل و آزاد داخل و خارج نمی پنداشتند، بل در بیرونها ما را آزاد نمی شناختند، حال آنکه مانند مردم افغانستان قوم غیور و جلیلی که آزادی و استقلال خود را قرار ثبت تاریخ در اطراف و اکناف دنیا بار بار شناسانده باشد چگونه می شود که نام حمایت یا آقایی کدام دولت خارجه و غیر دین و ملت خود را بر خود قبول کرده بپذیریم؟ کاتب، سراج التواریخ جلد چهارم ص ص ۶۶۸-۶۶۹

در حقیقت، ازین بیانیه جز احساسات توخالی چیزی مستفاد نمیشود. امان الله خان در جستجو نمودن قاتل پدر خود، به حیث یک پادشاه، از ملت طالب همکاری شده است! ملت در پیدانمودن و از گریبان گرفتن یک قاتلی که دربار جلال آباد در کشف نمودن و گرفتن او ناکام شده است چه کرده میتواند و چه وسایلی در دست دارد؟ در حالیکه امیر امان الله خان در بیانیه خود گفته باشد که قتل پدر او از دوحال خالی نیست یا کار دست خارجی (که مطلب باید انگلیس باشد) و یا کار کسانی است که برای گرفتن تخت و تاج این جنایت را مرتکب شده اند. آیا ملت میتواندست که از انگلیس انتقام پدر او را بگیرند؟ و یا میتوانندست که از چنان مقتدرینی طالب حساب شوند که قدرت گرفتن تخت و تاج را داشته میباشند؟

امان الله خان در بیانیه اول خود وعده نمود که تا قاتل پدر خود را کشف ننموده باشد حسام را در نیام نخواهد ماند. او در طول ده سال سلطنت خویش یک روزی در باره پیدانمودن قاتل پدر خویش کلمه بی بر زبان آورد؟ در زمینه از ملت عزیز خویش روزی طالب کمک شد؟ آیا عبدالرحمن خان لودین را، که در سرک شور بازار بر حبیب الله خان فایر نمود، و به زندان انداخته شد، از زندان آزاد ساخت و او را رییس گمرکات مقرر نمود؟ آیا لودین قاتل بالقوه و دشمن خونی پدر عزیزش نبود؟ امان الله خان، شجاع الدوله خان را، که به گفته مرحوم غبار، در تمام شهر کابل به نام قاتل امیر حبیب الله خان مشهور بود، وزیر داخله، رییس تنظیمه هرات و به حیث سفیر در لندن مقرر نمود. و به این ترتیب به وعده اولی خود، که باملت خود نموده بود، در ده سال سلطنت خود وفا کرده نتوانست.

امیر امان الله خان یک پادشاه بود و باید که از تعقیب نمودن شکار خود، که پیدا نمودن قاتل پدر او بود، دست خالی بر نمی گشت. و قرعه این فال بد به طالع کندک مشر بدبخت علی شاه رضا برآمد. برای محکوم نمودن او، شاهدان دروغین، که برای یک پادشاه کدام مشکلی نیست، را آوردند و این مظلوم را به دار کشیدند. و به این ترتیب به وعده دوم خود، که قایم نمودن عدالت و انصاف بود، وفا کرد. و در روز های اول سلطنت خود دست خود را به خون یک مظلوم بی دفاع آغشته نمود. کاکای خود سردار نصرالله خان را، بدون محاکمه، به زندان انداخت و یک سال و سه ماه بعد در زندان وفات شد. طبق متن فیض محمد هزاره، اگر برادران سردار نصرالله خان مخالفت نمیورزیدند شاید او را هم اعدام مینمود. مستوفی الممالک محمد حسین خان، هر چند آدم مضر و دشمن منورین و مشروطه خواهان بوده باشد؛ به حیث یک انسان، خاصاً در وقت قدرت یک شاهی که خود را منور و عادل میخواند، حد اقل حق یک محاکمه، ولو پوشالی هم بوده، میداشت. او را بعد از چندین روز توهین نمودن بالاخره به دار کشید. امان الله خان بدین وسیله مطلق العنانی خود را به اثبات رساند.

امان الله خان اصلاً به هیچ وعده ای که در بیانیه اول و دوم داده بود وفا نکرد یا شاید وفا کرده نمیتوانست و صرف به خاطر قدرت گرفتن و جلب حمایه مردم وعده های پوشالی داده بود. محی الدین انیس مینویسد: «مهمترین مسله باختن اعتبار بود؛ مثلاً در ابتداء برای عسکر بیست روپیه معاش وعده داده شد حالانکه دوازده روپیه هم برای آنها نمیرسید. وعده عفو باقیات در اول سلطنت اعلان شد حالانکه در ابتدای همان مرحله باقی دهان ملت بزیر کشاکش محصلها داده شد. یا اینکه اعلان شده بود که مملکت قانونی است. در حالیکه از طرف خود زمامدار و یا اراکین،

فرامین قانون شکن صدور و اجراء می یافت؛ بلکه مسله وعده خلافی بحدودی رسیده بود که حتی در فیصله لویه جرگه های عمومی که بالای وکلای ملت فیصله می یافت وعده خلافی واقع میشد و بدترین اثری که ازین رویه پیدا میشد مسله بی اعتباریست.» انیس، بحران و نجات ص ۸

جای تعجب است که نادرخان را به خاطری نادر غدار مینامند که او، در جنگهای قدرت گرفتن، گویا از نام امان الله خان استفاده نمود و وقتی به قدرت رسید خودرا پادشاه اعلام نمود. ولی امان الله خان را، که به خاطر قدرت گرفتن، در قتل پدر خود اشتراک ورزید، وطن خواه و منور میخوانند. قسمیکه پیشتر گفتیم، امان الله خان، در طول ده سال قدرت و سلطنت خود، نامی از قاتل حبیب الله خان بر زبان نیاورد. و هیچ نشریه ای، در هیچ موردی، از قاتل او سخن بمیان نکشید. در صورتیکه قاتل امیر کدام فرد عادی، کدام دوکاندار، کدام دهقان و کدام شخص بی نام و نشان نمیتوانست بودن. بر دور خیمه امیر حبیب الله خان، شش هزار عسکر، چهار حلقه امنیتی، را که همه از خاندان مصاحبان بودند مانند نادرخان، شاه محمودخان، شاه ولی خان و احمدشاه خان، تشکیل داده بود و خیمه امیر را مانند انگشتر در میان گرفته بود، چه کسی، بغیر معتبرترین و معتمدترین اشخاص دربار، میتوانست به خیمه امیر، و آن هم بعد از نصف شب، داخل گردد. او را، نه با چاقو یا شمشیر، که صدا نمیکرد، بلکه با تفنگچه بکشد و قاتل، مانند سوزن در خرمن کاه، ناپدید گردد؟

این ادعای بعضی از نویسندگان ما که گویا امان الله خان محبوبترین شخص کشور بود، به نظر بنده، قابل تأمل است. امان الله خان در مشرقی با شورش مردم شینوار، خوگیانی، مهمند و سایر قبایل آن سمت؛ از طرف شمال با شورش و حمله های کوهستانی ها و از سمت جنوبی با شورش مردم منگل، احمدزی، اندر، توخی، سلیمان خیل مواجه شد و مجبور به فرار گردید.

امان الله خان، بعد از شکست نمودن در اطراف غزنی و زیر حمله قرار گرفتن از طرف قبایل غلزابی آن سمت، زهره آنرا نداشت که واپس به قندهار بگردد و در آنجا از قبایل بارکزیایی، محمدزایی و سایر قبایل درانی، که از ارغستان تا هرات را گرفته بودند، جبهه مقاومت بسازد. امان الله خان از ترس قوای سقوی ها، که او را تعقیب مینمود، جرأت رفتن به قندهار را ننمود و از راه ارغستان به خاک هند برتانوی فرار کرد. در حالیکه مزار شریف و سمت شمال به صدراعظم حبیب الله کلکانی سیدحسین و هرات به دست طرفدار او عبدالرحیم خان افتیده بود. قندهار بدون مقاومت به قوای سقوی تسلیم شد و والی علی احمدخان، نتوانست که در میان قبایل درانی ها خودرا پنهان کند و بالاخره در خانه یک هزاره پناه جست و بعد از سه روز به دست قوای سقوی گرفتار و به کابل برده شد. محبوبیت امان الله خان و یا طرفداران او در کجا بود؟

این ادعای امان الله خان که میگفت اوشکست نخورده بلکه به خاطر جلوگیری از خونریزی مردم از تاج و تخت دست بردار شده به هیچ وجه صحیح نیست. چون حوادث بعدی نشان داد که او تا اخیر جنگ جهانی دوم از تلاش به قدرت رسیدن دست نکشید. به هر دری پناه برد، از هر کسی طالب کمک شد و به هر وسیله ای متوسل گشت. آیا او میخواست که قدرت را بدون خونریزی بدست آورد و آیا این امر ممکن بود؟ مسلم است که خیر.